

بازگشت «مقایسه تطبیقی تناسخ و رجعت»

حوری بیانی

عضو حلقه علمی حکمت (شاخه خواهان)

چکیده: تناسخ یا عقیده به زایش دوباره، از جهاتی با برخی از آموزه‌های دینی ما مانند رجعت، تشابهاتی دارد. اگر تناسخ باطل است و تعلق روح پس از جدا شدن از بدن اولیه به بدن انسان یا حیوان دیگر امکان پذیر نیست، چگونه می‌توان رجعت را پذیرفت؟ و چگونه مسخ (انتقال روح انسانی به بدن حیوانی) اتفاق می‌افتد؟

این نوشتار در پی آن است تا ویژگیهای تناسخ و انواع آن و رجعت را با بهره‌گیری از منابع دست اول معتقدان به این دو موضوع، بیان کند، تا با تفکیک و مرزبندی دقیقتر، شبهه یکی بودن رجعت و تناسخ پیش نیاید. بررسی و تبیین نظریه «زایش مکرر»، «بازخوانی تناسخ» و بررسی اجمالی «رجعت» از موضوعات مطرح شده در این نوشتار است.

کلید واژگان: روح، تناسخ، رجعت، کارما، نیروانا

مقدمه

آن هنگام که بودا از زندگی و رنج نهفته آن صحبت می‌کرد، اعلام کرد که زندگی در هر حال و با هر شیوه‌ای، پیوسته، با رنج همراه است. گویی در هاله‌ای از غم و رنج پیچیده شده است. براساس تعالیم بودا، زندگی با مرگ به پایان نمی‌رسد و هر آن کس که به رهایی نرسیده، به ناچار گرفتار سلسله‌ای از زایشهای مکرر است؛ وقتی که این زایش ادامه یابد به طور طبیعی رنج هم در آن تکرار می‌شود. در حقیقت روح آدمی

این دور به ظاهر دائمی، «سامسارا»^۱ نامیده می‌شود. کسی نمی‌داند، آغاز این دایره کجاست و پایانش کجا؟ رنج‌های نو با زایش‌های نو و مرگ‌های نو در پیش‌روی انسان است و رنج‌های کهنه، زایش‌های کهنه و مرگ‌های کهنه در پشت سرش تکرار، تنها چشم‌انداز پیش روی ماست و اندیشیدن در مورد آینده، عبث می‌نماید...

وقتی شیعه از رجعت سخن می‌گوید، اعلام می‌دارد که رنج را پایانی هست. رجعت بشارت دهنده و منادی عدالت، آزادی و برابری انسانها است. رجعت مفهومی مترادف با قیام عمومی و رستاخیز تاریخ است. پس از قیام قائم، قسط، نجات و نیک‌بختی، حضرت مهدی علیه السلام به وقوع می‌پیوندد.

دو بازگشت به دنیا، در دو تفکر و عقیده که در برابر هم قرار دارد. دو بازگشت که هر دو به دنیا است و در هر دو ادعای حق بودن وجود دارد.

به راستی کدام یک مقرون به واقعیت است؟ اسلام چه می‌گوید؟ آیا این دو بازگشت یکی است؟ یا متفاوت؟ اسلام تناسخ را نفی می‌کند و رنج دائمی بشر را نمی‌پذیرد و برای رنج و رهایی از آن در این دنیا چاره‌ای اندیشیده است.

در این نوشته، به تبیین نظریه "زایش مکرر" از دید بودائیان (یکی از شاخه‌های هندویسم)، می‌پردازیم. بازخوانی تناسخ و بررسی اجمالی رجعت با تکیه بر آیات و روایات و مقایسه تطبیقی این دو مقوله از موضوعات مطرح شده در این تحقیق است.

فصل اول: بازبینی تناسخ

مفهوم تناسخ

کلمه تناسخ، از ریشه «نسخ» به معنای زایل و محو کردن است.^۲ فرهنگ جاودان‌المیزان در این باره می‌گوید: تناسخ عبارت است از این که روح مرده‌ای به بدن انسانی دیگر و یا موجودی منتقل شود و باز در همین دنیا زندگی را ادامه دهد، که از آن تعبیر می‌کنند به تولد بعد از تولد.^۳

صدرا در اسفار، وجه افتراق تناسخ و معاد جسمانی را این‌گونه بیان می‌کند: تناسخ به معنای آن است که نفس و روح از بدن عنصری یا طبیعی خارج شده، به بدن دیگری انتقال یابد که این امر (در هر صورت) محال است؛ چه آن که اگر این انتقال در سطح

۱. samsara

۲. علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ج ۱۴، ص ۲۲۴۵۸.

۳. علی تاجدینی، فرهنگ جاودان‌المیزان، ص ۱۶۵.

پائین تر صورت پذیرد (و روح) به انسان دیگر منتقل شود که نسخ است یا به حیوانی دیگر که مسخ است... یا آن که این انتقال در حالت صعودی واقع شود که عکس آنچه ذکر شده می باشد^۱.

ملاصدرا در جایی دیگر می گوید: غیر ممکن بودن تناسخ در صورتی است که تناسخ را به تردد ارواح و نفوس در این جهان از یک بدن مادی به بدن مادی دیگر تعریف کنیم. تناسخ را در یک تعریف اجمالی به معنای «تعلق روح به غیر» دانسته اند، چه آن غیر، بدن انسان باشد یا حیوان، نبات و... برای تناسخ، تقسیم بندیهای گونه گونی ذکر شده است که در آینده خواهد آمد^۲.

ویژگیهای تناسخ

پیرامون این نظریه، ویژگیهای بسیاری از جهات مختلف می توان مطرح کرد که به شناخت بهتر این مسئله کمک می کند. از جمله آنها این که:^۳

الف) حلول روح به بدنهای مختلف اتفاقی نیست، بلکه به مقدار تلاش و زحمتی که روح در این بدنها انجام داده و فضیلتها، نیکی ها و... که کسب نموده است، بستگی دارد. آن گاه که روح به حد کمال برسد و هدف عالی را به دست آورد، دیگر به بدن مادی نیازی نیست و اینجاست که روح به نیروانا ملحق شده است. بالعکس اگر انسان تلاش نکند و برای کسب فضیلت رنج نبرد، در تولد دوباره در طبقه پست تری قرار خواهد گرفت و بنابراین راه دشوار تری برای رهایی خواهد داشت.

ب) همواره برای تکامل روح، نیاز به زایشهای مکرر است ولی اگر روحی بتواند در همان بار اول به تکامل برسد نیازی به زایش مکرر نیست چنانچه بودائیان معتقدند که برخی افراد تنها با شنیدن، به حقیقت و رهایی دست می یابند.

ج) زایش مکرر، عمومی نیست و شامل ارواحی می شود که به تکامل نرسیده اند.

د) روح می تواند بدون جسد زندگی کند، چون مجرد است ولی نمی تواند مراحل کمال را طی کند.

۱. «... فالتناسخ بمعنی انتقال النفس من بدن عنصری او طبیعی الی بدن آخر منفصل عن اول محال سواء کان فی النزول انسانیاً کان و هو النسخ او حیوانیاً و هو المسخ... اوفی الصعود و هو بالعکس من الذی ذکرناه»، محمد بن ابراهیم شیرازی، اسفار اربعه، ج ۴/۲، ص ۶

۲. «فان استحالة التناسخ انما یقام علیها البرهان اذا کان عبارة عن تردد النفوس و الارواح فی هذه العالم من بدن مادی آخر...» همان.

. هانس ولفگانگ شومان، آیین بودا، تاریخ آیین بودا، ترجمه ع. پاشایی، بودا ترجمه و تألیف امیر حسین رنجبر.

ه) در زایش دوباره، روح، خاطرات پیشین خود را فراموش می‌کند. ولی صفات و امیال گذشته به تدریج به او بازمی‌گردند.
و) زایش دوباره همراه با رنج است، ولی روح در خلال همین رنجها، رشد می‌یابد.

ز) در تناسخ، مفهوم انتقال بسیار مهم است و معنای مورد نظر در تناسخ، انتقال روح از یک بدن مادی به بدن مادی دیگر در همین جهان است.

اهمیت بررسی تناسخ

تناسخ یا عقیده به زایش دوباره، از جهاتی با برخی از آموزه‌های دینی ما مانند رجعت، شبیه می‌نماید. برخی از واقعیت‌های تاریخی و قرآنی مانند نسخ در امتهای پیشین نیز، شباهت بسیار زیادی به مسئله تناسخ دارد که بازنگری و بررسی این موضوع را پراهمیت می‌سازد؛ یعنی اگر تناسخ باطل است و تعلق روح، پس از جدا شدن از بدنش به بدن انسان یا حیوان دیگر امکان پذیر نیست، در این صورت چگونه در امتهای پیشین نسخ رخ داده و عده‌ای به صورت میمون و خوک در آمده‌اند؟ ﴿قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِمَّنْ ذَلِكُمْ مَثْوًى عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾؛ «بگو: آیا شما را از کسانی که موقعیت و پاداششان نزد خدا برتر از این است، با خبر کنم؟ کسانی که خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته، و مورد خشم قرار داده، (و مسخ کرده) و از آنها، میمون‌ها و خوک‌هایی قرار داده، و پرستش بت کرده‌اند موقعیت و محل آنها، بدتر است و از راه راست، گمراهنترند». در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾؛ «(آری) هنگامی که در برابر آنچه از آن نهی شده بودند سرکشی کردند، به آنها گفتیم: «به شکل میمون‌هایی طردشده در آید!».

این آیات تبدیل گروهی از مردم به بوزینه و خوک را به روشنی بیان می‌کند و این به معنای تعلق گرفتن روح انسانی به بدن حیوانی است. همچنین براساس اعتقادات امامیه، برخی نفوس در همین جهان پس از جدایی از بدنهای خویش، دوباره به آن بازمی‌گردند و برای مدتی نیز زندگی خواهند کرد که از آن به «رجعت» تعبیر می‌شود. به جهت شباهت زیاد رجعت به موضوع تناسخ، تفکیک و مرزبندی میان هریک از این دو مقوله ضروری به نظر می‌رسد.

تناسخ در آیین بودا

تبیین زایش مکرر؛ کارما^۱

هر موجودی پس از مرگ و ورود به چرخه زایش دوباره، شکل تازه‌ای به خود می‌گیرد؛ اما این قالب وجودی تازه، به طور تصادفی به او تعلق نمی‌گیرد و از قاعده و منطق خاصی پیروی می‌کند که به اصطلاح «کارما» نامیده می‌شود. کارما (کردار) یعنی تولد دوباره، وابسته به کردار فرد در زندگی پیشین است. در آیین بودا، گناه، همان طور که مهم نیست، مطرح نیز نیست؛ آن چه اهمیت دارد، تفاوت کردار آدمیان است. به این صورت که کردار شایسته به رهایی می‌انجامد و کردار ناشایست بر غل و زنجیرهای وجود می‌افزاید و از رهایی فاصله می‌گیرد. به گفته بودا کردار است که موجودات را به بلند مرتبه و فرومایه تقسیم می‌کند. در واقع قالب وجودی شخص الف - که واسطه‌ای بین قالب وجودی سابق و لاحق اوست - متأثر از کردارهای او در قالب وجودی پیشین، و کردارهای او در این قالب وجودی نیز، مؤثر در قالب وجودی پسین است.

علت زایش مکرر

بودا حقیقت خاستگاه رنج^۲، را نیرویی می‌داند که با آن، چرخه زایش به حرکت در می‌آید و آن نیرو، "تشنگی" است^۳. تشنگی، احساسی است که امیال و آرزوهای انسان را دربرمی‌گیرد، بندی است بر پای آدمی و تا تشنگی هست، راه گریز از چرخه‌ی مکرر زایش وجود ندارد. تشنگی بر سه نوع است^۴: تشنگی کام (میل، تمنا، شهوت و...) تشنگی هستی^۵ - شدن دایم - و تشنگی نیستی^۶.

تشنگی کام، حیاتی‌ترین نوع تشنگی است. چراکه وسعت بی‌مانندی دارد، بر سرتاسر زندگی سایه می‌افکند و هیچ‌گاه برطرف نمی‌شود. هنگامی که به یک خواسته پاسخ داده شود، باز دیگری را طلب می‌کند و رنج ناشی از این تشنگی، درمان ندارد. تشنگی هستی، به صورتهای تازه وجود مربوط است. در آمدن به صورتهای و قالبهای

۱. karma. جان بایر ناس، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت و بودا، ترجمه و تألیف امیرحسین رنجبر.

۲. برای آشنایی با حقایق مقدس، رک: امیر حسین رنجبر، بودا، بخش نخست.

۳. trsna tanha

۴. امیرحسین رنجبر، بودا، ص ۱۱۹.

۵. kama-tanha

۶. bhava-tanha

vibhava-tanha.

تازه، یعنی گرفتاری و اسارت در دایرهٔ زایش مکرر که انسانهای نادان را در خود نگه می‌دارد و راه‌گریزی ندارد.

تشنگی نیستی، نیز نوعی آرزو است. آرزوی تحقق نیافتن امور ناخوشایند. گاهی اوقات ترس از وقوع یک رویداد، همهٔ وجود ما را تسخیر کرده و بر جان ما غلبه می‌کند. بر قالب وجودیمان سایه می‌گستراند. آن هنگام است که آرزو می‌کنیم، آن رویداد اتفاق نیفتد؛ این همان تشنگی نیستی است. این تشنگی، نقطهٔ مقابل تشنگی هستی است و آدمی را به سوی نیستی روان می‌دارد.

نیروانا

آخرین منزلگاه تعالیم بودا «نیروانا» است که تصویری روشن از آن وجود ندارد. نیروانا آن قدر کلی و فراگیر است که حتی فکر کردن به جزئیاتش بیهوده می‌نماید. نیروانا یعنی خاموشی؛ یک خاموشی عمیق مطلق^۱. نیروانا رهایی از چرخهٔ زایش دوباره است. نیروانا رهایی از رنج است. بودائیان، انسان وارسته از رنج را انسان کامل - ارهت - می‌نامند. نیروانا خاموشی است، ولی نیستی نیست. نیروانا شادی، آرامش، ایمنی، سعادت، بی‌مرگی، پاکی و حقیقت است. خاموشی یافته را دیگر هیچ معیاری نیست و هیچ چیز را توان مقابله با آن نیست. حتی نمی‌توان او را شناخت.

تناسخ در جهان غرب

بزرگان فلسفه یونان مانند سقراط، فیثاغورث و هرمس، در شش قرن پیش از میلاد، تفکر تناسخ را عرضه کردند. فیثاغورس معتقد بود که روح انسان می‌تواند به انسان، حیوان و یا گیاه دیگر منتقل شود. از این‌رو خوردن گوشت و خوردن بعضی از حبوبات را منع کرد و شاگردان از آن امتناع ورزیدند^۲.

کاپلستون می‌گوید: «اگر واقعاً فیثاغورس خوردن گوشت را نهی کرده باشد، این را به آسانی می‌توان ناشی از عقیده او به تناسخ نفوس یا حداقل مرتبط با آن دانست... دیوگنس لائرتیوس در زندگی‌نامهٔ فیثاغورس حکایت می‌کند که چگونه فیثاغورس می‌بیند که کسی سگی را می‌زند. به او می‌گوید: «او را مزین، چرا که من صدای یکی

۱. مفهوم مطلق در آئین بودا دو شکل به خود می‌گیرد، یکی به شکلی نامشخص، یعنی چون نامشروط یا نیروانه و دیگری به شکل بودا رخ می‌نماید. ر.ک: هینه یانه، تاریخ آیین بودا، ج ۱، ترجمهٔ ع. پاشایی، ص ۲۵۹.
۲. ر.ک: هانس ولفگانگ شومان، آیین بودا، ترجمهٔ ع. پاشایی.

از دوستانم را در صدای او شناختم»^۱. چه این سخن راست باشد یا خیر، استناد عقیده تناسخ به فیثاغورس را می‌توان پذیرفت.

امیل بریه، می‌گوید: «اعتقاد به تناسخ ارواح، در اجساد انسان و حیوانات که به موجب سند بسیار قدیمی به فیثاغورس نسبت داده شد، نتیجه تفکر فلسفی این حکیم نبوده است، بلکه از باورهای رایج، نزد اقوام اولیه بود که تولد را جز حلول در جسم جدید نمی‌دانسته‌اند. به قصه‌های شایع در بین عوام ارتباط داشته است که براساس آن، نفس از جسد خود خارج می‌شود تا در حیوان یا شیء بی‌روح دیگر قرار گیرد. و هرگز نمی‌توان اصل تاریخی آن را متعلق به زمانی خاص دانست. البته باید گفت که تعلیم حرمت گوشت خواران، اگر بتوان آن را از عقاید اولیه این مذهب برشمرد، برگرفته از اعتقاد به وحدت جمیع موجودات زنده یعنی خاستگاه اعتقاد به تناسخ است»^۲.

تفکر زایش مکرر در مرحله افلاطونی چهره دیگری یافت، افلاطون زنده شدن مردگان را پذیرفته و معتقد بود که نفس از عالم دیگری که مرده به آنجا سفر می‌کند، آمده است. نفس با مرگ جسد نمی‌میرد، به مکانی دیگر رفته و در مرحله‌ای دیگری سیر می‌کند. به هر حال باید در سرگذشت بزرگان فلسفه غرب تعمق بیشتری داشت تا به معنای رقیقتری از آموزه‌های آنان دست یافت. آن چه مسلم است این که تناسخ در آرای پیشینیان فلسفه غرب، راه داشته است.

ملاصدرا معتقد است وقتی بزرگان فلسفه نظیر افلاطون و... از تناسخ سخن می‌گویند و به آن معتقدند منظورشان تناسخ ملکوتی و انتقال نفس از بدنی به بدن دیگر به خاطر صفات و امیالش است^۳.

تناسخ از دیدگاه علمای مسلمان

اسلام درباره روح و جاودانگی آن و نیز مسئله برانگیخته شدن، تأکید زیادی داشته است و در قرآن کریم در بیش از ۶۰ آیه درباره جاودانگی در بهشت یا جهنم و در آیات زیادی از زنده شدن دوباره انسان در قیامت سخن می‌رود^۴. فلاسفه مسلمان،

۱. فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، ترجمه سید جلال‌الدین مجتبیوی، ج ۱، ص ۴۰.

۲. امیل بریه، تاریخ فلسفه در دوره یونانی، ترجمه علی مراد داوری، ص ۶۳.

۳. صدرا، شواهد الربوبیه، ص ۳۱۸؛ مبدأ و معاد، ص ۳۸۲.

۴. علامه طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۲۴.

خط بطلان بر تناسخ کشیده‌اند، اگرچه بیشتر آنان در پی بطلان این نظریه بوده، کمتر به توضیح مقدمات و نیز تفکیک و مرزبندی میان آنها و موضوعاتی مانند زنده شدن مردگان یا رجعت، پرداخته‌اند.

از میان متفکران مسلمان، فارابی، ابن سینا، شیخ اشراق و ملاصدرا در تبیین ابعاد مسئله تناسخ کوشیده‌اند. فارابی پس از این بیان که چون بدن همواره در حال تحلیل و جابه‌جایی اجزا است، پس از مرگ، به ترتیب فاسد می‌شود و تنها چیزی که از آن باقی می‌ماند، همان صورت عنصری آن است؛ مسئله تناسخ را مطرح ساخته است. ابن سینا، در اشارات، تناسخ را مورد انتقاد قرار داده^۱ و تأکید می‌کند: «در صورت صحت چنین فرآیندی، اشکالات زیادی چون جمع شدن دو روان و دو نفس در یک پیکر پیش خواهد آمد. یکی، نفسی که از بدن پیشین مفارقت کرده و به بدن جدید الحدوث تعلق گرفته است و دیگری، نفسی است که با حدوث همان بدن آفریده شده است و این خلاف احساس دیانت هر کدام از ماست؛ چراکه هر کسی به خوبی درک می‌کند فقط دارای یک شخصیت است و در کالبد پیکر وی بیش از یک روح وجود ندارد و تاکنون کسی یافت نشده که دارای دو روان و شخصیت بوده باشد که این، با مسلمات کتاب و سنت نیز مخالف است^۲.

ملاصدرا در آثار مختلف خود از تناسخ سخن گفته و آن را در معنای صیوروت، تحول و نوعی تکامل نفس می‌پذیرد و می‌گوید: «تناسخ به معنای تحول و دگرگونی نفس انسان که بر حسب نشئه اخروی صورت می‌گیرد... نه تنها مردود نیست که نزد صاحبان کشف و شهود امری ثابت و نزد صاحبان شرایع و ملل مختلف پذیرفته شده است»^۳. شاید از همین روست که گفته است: «هیچ ملت و آیینی نیست مگر آن که درباره تناسخ دارای اعتقادی استوار است». اگر چه در برداشت از معنای تناسخ با یکدیگر مختلفند، به همین جهت گروهی، برخی از اقسام تناسخ را پذیرفته و فرقه‌ای دیگر آن را رد کرده‌اند^۴ که در آینده خواهد آمد.

۱. ابن سینا، اشارات و تنبیهات، نمط هشتم، نگارش حسن ملکشاهی، ص ۴۳۲.

۲. نصیرالدین طوسی، شرح اشارات، ج ۳، ص ۳۵۶، به نقل از: مکتب بازگشت، حمید رضانیا.

۳. «... و اما التناسخ بمعنی صیوروة النفس بحسب النشأة الاخریة فلیس مخالفاً للتحقیق بل هو امر محقق عند ائمة الکشف و الشهود، ثابت عند اهل الحق من ارباب الشرایع و الملل» ملاصدرا، مبداء و معاد، ص ۳۸۳.

۴. «وما من ملة الا و للتناسخ فیها قدم راسخ و اتما تخلف طرقهم فی تقدیر ذلک» همان، ترجمه احمد بن محمد کانی، ص ۳۸۲.

اقسام تناسخ

الف. تناسخ ملکی و ملکوتی

تناسخ ملکی یعنی انتقال نفس از بدن عنصری به بدن عنصری دیگری است. تناسخ ملکوتی یعنی متبلور شدن معانی، صفات و ملکات درونی انسان، به صورتهای مثالی که متناسب با آن صفات باشد. این تناسخ بر دو گونه است؛ یا صورت مادی بدن در آن باقی خواهد ماند یا باقی نمانده و دگرگون می‌شود؛

تناسخ ملکوتی محض: در این حالت، چهره ظاهری فرد به صورت انسان است، ولی چهره ملکوتی او به صورت ملک یا حیوان درنده‌خو، است. برای این نوع تناسخ، منتهای بسیاری وجود دارد و کسانی که موفق به دیدن چهره واقعی انسان‌ها شده‌اند، گواه این مطلب هستند.

در دیدگاه ملاصدرا^۱، تحول نفس از نشئه طبیعی به اخروی و تبدیل و تغییر او به سبب احوالی که کسب کرده؛ نه تنها با حقیقت، تضاد ندارد، بلکه امری محقق و مسلم است که نصوص قرآن و احادیث پیامبر بر آن دلالت دارد و حتی در کتاب و سنت به روشنی و به اشاره آمده است.

تناسخ ملکوتی ملکی: در این گونه، گذشته از باطن شخص، بدن او نیز تغییر شکل می‌دهد و بدن مادی به بدن دیگری تبدیل می‌شود. قرآن خطاب به قوم موسی می‌فرماید: «**كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ**»^۲؛ «به شکل میمون‌هایی طرد شده درآیید!».

در تناسخ ملکوتی ملکی، چهره ظاهری فرد متناسب با چهره ملکوتی او می‌شود. ملاصدرا در الشواهد الربوبیه از تناسخ ملکی به «تناسخ به حسب ظاهر» و از تناسخ ملکوتی به «تناسخ به حسب باطن» یاد می‌کند^۳. به بیان دیگر، در تناسخ ملکوتی محض، تنها باطن انسان است که مسخ می‌شود و به صورت ملک یا شیطان، سگ و خوک و... در می‌آید؛ ولی در تناسخ ملکوتی ملکی، ظاهر انسان متناسب با باطن او می‌شود و به همین سبب تغییر می‌کند. صدرا این قسم را که در حقیقت بدترین قسم تناسخ برای تبه‌کاران است، برخاسته از طغیان قوه نفسانیه فرد می‌داند که مزاج و شکل فردی را، از مزاج و شکل آدمی خارج کرده و به مزاج و شکل حیوانی مناسب با صفت باطنی و کردار او تغییر و تبدیل می‌دهد. این قسم از تناسخ و مسخ از نظر

۱. صدرا، اسفار اربعه، ج ۴/۲، ص ۶.

۲. بقره/۶۵.

۳. صدرا، شواهد الربوبیه، ص ۳۱۸ و ۳۱۹.

فلسفی ممکن بوده و حتی در مورد برخی از فاسقان به وقوع پیوسته است.^۱ در قرآن کریم، آیات زیادی را می‌توان یافت که به دگرگونی و تحول صورت، بر طبق خلق و خوی انسانی دلالت دارد؛ از جمله: انعام/۳۸، مائده/۶۰، اعراف/۱۶۶ و آیاتی نیز دربارهٔ شهادت اعضای انسان برحسب هیئت‌هایی متناسب با ملکات او آمده است، مانند:

﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲؛ «روزی که زبان و دستها و پاهایشان بر ضد آنان به آنچه انجام می‌دادند، شهادت می‌دهند».

روایات و احادیث بسیاری نیز مؤید این مطلب است که ملاصدرا در جلد ۹ اسفار به برخی از آنان اشاره کرده است.

این تناسخ که از آن به «تناسخ بالحقیقه» نیز تعبیر شده است، با در نظر گرفتن آیات قرآن و روایات اهل بیت، نه تنها باطل نیست، بلکه مسلم و به قوع پیوسته است. آن چه باطل است این که نفس پس از جدا شدن از بدن، در همین دنیا به بدن دیگری تعلق می‌گیرد که از آن به «تناسخ ملکی» یاد شده است.

ب. صعودی و نزولی

در میان دسته‌بندی‌هایی که برای تناسخ به معنای ملکی ذکر شده است، با توجه به انتقالی که برای نفس روی می‌دهد، درجات اول این انتقال سیر نزولی دارد و روح از بدن موجود اشرف به پیکر موجود پائین‌تر منتقل می‌شود، و به جسم نباتی یا بدن انسان پایین و یا جماد انتقال می‌یابد. چنانچه به اخوان الصفا چنین نسبتی داده شده است.^۳ اما تناسخ صعودی آن است که روح از بدن موجود پست به موجود اشرف سفر کند مانند این که روح حیوان به بدن انسان بیاید. نظر سوم این است که روح از بدنی به بدن مشابه جابه‌جا شود؛ یعنی این انتقال نه صعودی و نه نزولی است.

بنابراین تقسیم‌بندی، قائلان به تناسخ سه دسته‌اند: گروهی قائل به تناسخ صعودی، گروهی قائل به نزولی و گروهی دیگر، همهٔ انواع تناسخ، اعم از صعودی و نزولی را پذیرفته‌اند. ملاصدرا تناسخ چه به صورت صعودی و چه نزولی را باطل و محال می‌داند: «فالتناسخ بمعنی انتقال النفس من بدن عنصر او طبیعی الی بدن آخر منفصل

۱. همان، ص ۳۱۸ به بعد.

۲. نور/۲۴.

۳. ملاصدرا، اسفار اربعه، ج ۴/۲، ص ۶.

عن الاول، محال سواء كان في النزول... او في الصعود»^۱.

ج. نسخ، مسخ، رسخ و فسخ

حاج ملاهادی سبزواری می گوید:^۲

نسخ و مسخ و رسخ و فسخ قسماً انساناً و حیواناً و جماداً و نماء

انتقال روح انسانی جنبه‌های گوناگونی دارد و تنها شامل گردش روح انسانی به انسان دیگر نمی‌شود، بلکه حالات مختلفی را در بر می‌گیرد: یا انتقال نفس ناطقه از بدن انسان به بدن انسان دیگر است، که نسخ نام دارد؛ یا از انسانی به پیکر حیوان است، که مسخ نامیده می‌شود؛ یا روح از بدن انسان به یک گیاه یا نبات، منتقل می‌شود، که فسخ نام دارد و یا انتقال روح از بدن انسانی به یک جماد صورت می‌گیرد، که رسخ است. صورت اخیر، نازلترین مرتبه تناسخ نزولی است که ملاصدرا همه اقسام آن را باطل می‌داند: «النفس الانسانية لا تناسخ من بدن الی آخر فی الدنيا سواء كان انسانياً و هو المسمى بالنسخ و او حیوانياً و هو المسخ او نباتياً و هو الفسخ او جمادياً و هو الرسخ»^۳.

د. اتصالی و انفصالی

تناسخ را از جهت اتصال و انفصال، به تناسخ اتصالی و انفصالی تقسیم کرده‌اند. در تناسخ اتصالی، ماده ترقی می‌کند و از جماد به نبات، از نبات به حیوان و از حیوان به انسان می‌رسد. بر طبق حرکت جوهری، این نوع تناسخ ممکن است و محقق نیز شده است. چنانچه مولانا در مثنوی معنوی می‌گوید:

از جمادی مردم و نامی شدم وز نما مردم ز حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم؟ کی ز مردن کم شوم؟
بار دیگر از ملک پیران شوم آن چه اندر وهم ناید آن شوم^۴

در تناسخ انفصالی، نفس از محلی به محل دیگر جا به جا می‌شود. به عبارتی، این قسم، همان تناسخ ملکی است که پیش از این بدان اشاره شد و گفتیم که باطل است.

۱. همان.

۲. رک: منظومه حاج ملاهادی سبزواری، به نقل از: رساله ردّ بر تناسخ و احوال بعد از مرگ، محمدتقی بنی‌مهد لنگرودی گیلانی.

۳. ملاصدرا، مبدأ و معاد، ترجمه حسینی اردکانی، ص ۳۸۱.

۴. مثنوی معنوی، دفتر اول.

ملاصدرا در تفسیر خود ذیل آیه کریمه ﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُتُوبًا قِرْآنَةً خَاسِرِينَ﴾^۱، به بررسی این مسئله می‌پردازد که آیا این آیه باطل بودن تناسخ را نفی می‌کند یا خیر؟ او می‌گوید: مسخ بر دو گونه است:

۱. نفس از بدن به بدن حیوان دیگر منتقل شود و این همان مسخ معروف و تناسخیه و باطل است.

۲. شخص از صورتی که دارد، به صورت حیوان درآید. مانند حادثه‌ای که در بنی‌اسرائیل واقع شد. (کُتُوبًا قِرْآنَةً). او سپس مسخ پیوسته را تبیین می‌کند، که بدن‌ها تابع نفوس خویشند و صورتهایی که بدن‌ها از مبدأ فیض الهی می‌گیرند، به واسطه نفوس انجام می‌شود و به همین جهت به هنگام تغییر نفس، تغییراتی نیز در بدن صورت گرفته و به چشم می‌آید، مانند شهوت، غضب، ترس و... بنابراین، مانعی ندارد که برخی از نفوس به جهت زشتی خلق و صفاتشان به گونه‌ای بدن را مناسب شکل همان صفت خود سازند که در این صورت، مسخ ظاهر، تابعی از باطن خواهد بود.^۲

فصل دوم: رجعت

شناخت رجعت

معنای رجعت، اعتقاد به بازگشت دو گروه از مردگان، مؤمنان خاص و کافران محض، پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام است، تا مؤمنان از برپایی حکومت جهانی عدل شاد و کافران، از ذلت و حقارت، اندوهگین شوند.

شیخ مفید می‌نویسد: «خداوند گروهی از مردگان را به همان صورتهایی که در گذشته بودند، به دنیا برمی‌گرداند. پس گروهی را عزیز و دسته دیگر را ذلیل می‌کند و اهل حق را بر اهل باطل غلبه و نصرت داده و مظلومان را بر ظالمان و ستمگران، پیروزی می‌بخشد. این واقعه، هنگام ظهور مهدی آل محمد (عجالله فرجه) خواهد بود...»^۳.

سید مرتضی علم الهدی می‌فرماید:

«بدان که! عقیده شیعه چنین است که خداوند در هنگام ظهور امام زمان علیه السلام

۱. بقره ۵۱.

۲. اسفار اربعه، ج ۴/۲، صص ۶ به بعد.

۳. «ان الله تعالى یرد قوما من الاموات الی الدنيا فی صورهم الی کانوا علیها، فیعزّ منهم فریقاً، و ینزل فریقاً و یدیل المحقّقین من المّبطلین، و المظلومین منهم من الظالمین، و ذلک عند قیام مهدی آل محمد علیهم السلام و...». ر. کد اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، سلسله مؤلفات الشیخ المفید، ج ۴، ص ۷۷، به نقل از: بازگشت به دنیا در پایان

گروهی از شیعیان را که پیش از قیام آن حضرت از دنیا رفته‌اند، به دنیا باز می‌گرداند تا آنان به پاداش یاری و همراهی و درک آن وجود مقدس برسند، و نیز برخی از دشمنان حضرتش را زنده می‌کند تا از ایشان انتقام بگیرد و آنان، برتری حق و منزلت پیروان حق را نگریسته و اندوهگین شوند»^۱.

برخی از مفسران معاصر گفته‌اند: «رجعت، از عقاید معروف شیعه بوده و تفسیرش عبارت است از این که بعد از ظهور حضرت مهدی علیه السلام و در آستانه روز رستاخیز، گروهی از مؤمنان خالص و کفار و طاغیان بسیار شرور به این جهان بازمی‌گردند، گروه اول مرحله‌ای از کمال را طی می‌کنند و گروه دوم کیفیتهای شدیدی می‌پینند»^۲. از مجموع آیات، روایات و بیان دانشمندان بزرگ شیعه در کتابهای گونه‌گون، به دست می‌آید که رجعت، عالمی است با ویژگیهای خاص خود که نه به طور دقیق مانند عالم دنیاست و نه همانند عالم آخرت، با این همه برزخ هم نیست؛ عالمی است با تعریف ویژه خود.

علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد: «رجعت از مراتب روز قیامت است. اگر چه در کشف و ظهور پایین‌تر از روز قیامت است و دلیل پایین‌تر بودن آن از قیامت، فی الجمله امکان راه یافتن فساد و شر در آن است، به خلاف قیامت - که هیچ گونه فساد و شری در آن راه نخواهد یافت - و به همین دلیل، روز ظهور حضرت مهدی علیه السلام نیز گاه به قیامت ملحق شده، به خاطر ظهور و غلبه تامه حق؛ اگر چه روز ظهور حضرت نیز پایین‌تر از روز رجعت است»^۳.

قرآن کریم و رجعت

در قرآن کریم آیات بسیاری وجود دارد که در روایات ائمه (علیهم السلام) از آنها در تبیین رجعت استفاده شده است. علمای امامیه نیز به وسیله آنها رجعت را اثبات

۱. «علم انّ الذی تذهب الشیعة الامامیة الیه انّ الله تعالی یعید عند ظهور امام الزمان المهدی علیه السلام قوماً ممن کان قد تقدم موته من شیعته لیفوروا بثواب نصرته و معونته و مشاهدته دولته، و یعید ایضاً قوماً من أعدائه لینتقم منهم فلیتذوا بما یشاهدون من ظهور الحق و علو کلمة اهله». رک: جوابات المسائل الرازیة، رسالة الشریف المرتضی، ج ۱، ص ۱۲۵، به نقل از: بازگشت به دنیا در پایان تاریخ، نوشته خدا مراد سلیمیان. همچنین رک: الايقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة، ص ۲۹؛ محمدرضا مظفر، عقاید امامیه، ترجمه علی رضا مسجدجامعی، ص ۲۹۴.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۵۵۵.

۳. «ان الرجعة من مراتب يوم القيامة و ان كان دونه في الظهور، لإمكان الشر و الفساد فيه في الجملة دون يوم القيامة؛ و لذلك ربما الحق به يوم ظهور المهدی علیه السلام ایضاً؛ لظهور الحق فيه تمام الظهور و ان كان هو ایضاً دون «علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۱۰۹».

کرده‌اند، لکن ما برای رعایت اختصار، به نقل یک مورد از آنها بسنده می‌کنیم.

دسته اول: آیات بیانگر رجعت در امت‌های پیشین

مانند: ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْبَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا...﴾^۱؛ «یا همانند کسی که از کنار یک آبادی (ویران شده) عبور کرد، در حالی که دیوارهای آن، به روی سقفها فرو ریخته بود، (و اجساد و استخوانهای اهل آن، در هر سو پراکنده بود او با خود) گفت: چگونه خدا اینها را پس از مرگ، زنده می‌کند؟!». این آیه در مورد پیامبری است که از کنار یک آبادی گذر کرد که دیوارهای آن فرو ریخته و اجساد و استخوانهای اهل آن در هر سو پراکنده شده بود. از خود پرسید؛ چگونه خداوند اینها را پس از مرگ زنده می‌کند؟ خداوند او را یک صد سال میراند و سپس زنده کرد و به او فرمود: چه قدر درنگ کردی؟ گفت: یک روز یا قسمتی از آن. خداوند فرمودند: نه، بلکه یکصد سال بر تو گذشت. نام این پیامبر، «عزیر» باشد یا پیامبر دیگر، مهم نیست، آنچه مهم است، بیان روشن قرآن درباره زندگی پس از مرگ در همین دنیا است.

دسته دوم: آیات بیانگر رجعت در این امت

مانند: ﴿وَيَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾^۲؛ «(به خاطر (اور) روزی را که ما از هر امتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کردند محشور می‌کنیم و آنها را نگه می‌داریم تا به یکدیگر ملحق شوند!». از این آیه در می‌یابیم که عده‌ای تا قیامت به حال خود باقی می‌مانند، ولی عده‌ای دیگر، برانگیخته می‌شوند. چنین حشری همان رجعت است و گرنه قیامت که عمومی و همگانی است، این‌گونه نیست که در آن تنها عده‌ای محشور شوند.

رجعت در روایات و ادعیه

درباره رجعت و خصوصیات آن، روایات بسیاری وارد شده است که شیخ حر عاملی مدعی تواتر معنوی این روایات است.^۳ وی در ضمن اقامه دوازده دلیل بر اثبات رجعت، چنین می‌گوید: «حدیثهای متواتری که در کتابهای معتبر از پیامبر و

۱. بقره/۲۵۹.

۲. نمل/۸۳.

۳. ر.ک: رجعت از نگاه عقل و دین، غلامرضا مغیثی، ص ۶۱.

ائمه (علیهم السلام) نقل شده، اغلب آنها روشن است و به هیچ وجه قابل تأویل نیست و چون این عده صریح است در مابقی نیز تأویل راه ندارد». وی در ادامه می‌افزاید: «بدون تردید این احادیث به حد تواتر معنوی می‌رسد به دلیل این که هر کس در دل، شبهه و تقلید کورکورانه نداشته باشد با مطالعه آنها یقین پیدا می‌کند و عقل محال می‌داند که تمام این راویان، توطئه بر دروغ کرده باشند، چنان که سایر اخباری که دعوی تواتر آنها را دارند، از قبیل سخاوت حاتم، عددش بیش از اینها نیست»^۱.

علامه مجلسی پس از نقل ۱۶۱ روایت در باب رجعت می‌نویسد: «ممکن نیست کسی مؤمن به حقانیت ائمه اطهار (علیهم السلام) باشد، با این حال، در احادیث متواتر از ائمه (علیهم السلام) شک کند. نزدیک به دویست روایت صریح در این زمینه وجود دارد که بیش از چهل راوی و عالم بزرگ در بیش از پنجاه کتاب آنها را نقل کرده‌اند.^۲ در این نوشتار تنها به ذکر یک روایت، بسنده می‌شود:

کتاب صفات الشیعة للصدوق عن علی بن احمد بن عبدالله البرقی باسناده عن الصادق (علیه السلام) قال: «مَنْ أَقْرَبَ سَبْعَةَ أَشْيَاءَ فَهِيَ مُؤْمِنٌ وَ ذَكَرَ مِنْهَا الْإِيمَانَ بِالرَّجْعَةِ»^۳؛ «امام صادق (علیه السلام) فرمودند: کسی که به هفت چیز معترف باشد، مؤمن است و از جمله آن هفت چیز، ایمان به رجعت را ذکر فرمودند».

در دعاهای بسیاری از جمله دعای عهد، زیارت جامعه کبیره و... به رجعت اشاره شده است که ما به جهت اختصار، از ذکر آن خودداری می‌کنیم.

ویژگیهای رجعت

مهمترین ویژگیهای رجعت که با مبحث اصلی، تناسب دارد، عبارتند از:

۱. همه ائمه (علیهم السلام) بازمی‌گردند. طبق روایتی که در بحار الانوار^۴ ذکر شده است، در می‌یابیم که ائمه (علیهم السلام) سروران دوران رجعت هستند.
۲. در رجعت، سخن از تکامل روح نیست و باب توبه برای رجعت‌کنندگان - بدکاران محض - مسدود است.
۳. رجعت عمومی نیست، بلکه ویژه عده‌ای از بدکاران محض و نیکان خاص است.

۱. همان، ص ۳۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۲۲.

۳. همان، ص ۱۲۱.

۴. بحار الأنوار، ج ۵۳، صص ۴۵ و ۵۲ و ۷۴ و ۷۵.

۴. رجعت برای مؤمنان اختیاری است، ولی برای بدکاران محض، اجباری است. طبق روایتی^۱ در بحارالانوار هنگامی که آن حضرت قیام می‌کند، مأموران الهی به اشخاص مؤمن می‌گویند: ای بنده خدا صاحبیت ظهور کرده است، اگر می‌خواهی به او ببیوندی، پس به او ملحق شو و اگر می‌خواهی در نعمتهای الهی متنعم بمانی، پس بمان.

آیا رجعت همان تناسخ است؟

تناسخ، امروزه مرز و ملیت را درنوردیده و جهانی شده است. آنان معتقدند که روح «تجدد» داشته و پیش از پیدایش جسم، وجود خارجی دارد و بنابراین یک روح می‌تواند در جسمهای گوناگونی حلول کند. این همان چیزی است که علمای اسلام آن را به شدت انکار می‌کنند. بی‌تردید، عوارض این اعتقاد، تحجر، ستم، استکبار و استثمار است، درست برعکس «رجعت» که مبشر و منادی عدالت، آزادی و برابری انسانهاست. بودائیان معتقدند «روحی» که در زمانهای پیشین، اسیر و برده و گنهکار و از طبقه فرومایه بود، در دوره بعدی نیز همان طور خواهد بود؛ بنابراین، آن که در حال حاضر محروم و ستم‌کش است، تاوان زندگی پیشین خود را پس می‌دهد؛ تیره بختی و هلاکت او، معلول نابرابری و تبعیض نیست بلکه مولود روح گنهکار اوست و به همین جهت انسان را دعوت به سکوت و در نتیجه استعمار می‌کند. این درست نقطه مقابل رجعت است که روز انتقام مظلومان از ظالمان است. بهتر است برای بررسی دقیقتر، به ویژگیهای رجعت و تناسخ نگاهی داشته باشیم:

در رجعت، هر روح به همان جسمی باز می‌گردد، که با آن تولد یافته و پس از مرگ آن، به سوی حق تعالی، شتافته است، یعنی ارتباط و پیوند ناگزیر و ناگسستنی میان جسم و جان برقرار است. در تلقی اسلامی، جسم و روح دو عضو یک پدیده در هم تنیده هستند. هیچ روحی جز با جسم خود، انس و الفت ندارد و نمی‌تواند وارد جسم دیگری شود. اما در اعتقاد به تناسخ، روح پیش از پیدایش و ظهور جسم، هویتی معین و مشخص دارد. پس تولد بر او صدق نمی‌کند بلکه با صورت کامل خود رستگار یا تبهکار، وارد بدن می‌شود. در عقیده اسلامی، روح، پیش از پیدایش جسم، هویت و حیات ندارد، اما پس از آن که جسمی پیدا شد، روح نیز گام در اقلیم وجود می‌گذارد و به سوی کمال گام برمی‌دارد. ولی در باور بودا چنین نیست. براساس آموزه‌های بودا،

۱. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۹۱ و ۹۸.

زایشهای مکرر برای تعالی و تکامل روح صورت می‌گیرد، در حالی که در رجعت بنا به وعده الهی، روح نیکان خاص و بدکاران محض به بدنشان بازمی‌گردد. بودا می‌گوید، روح مجرد است یعنی می‌تواند بدون جسم زندگی کند، ولی برای طی مراحل کمال، باید در جسمی حلول کند و براساس تعالیم اسلامی، روح با جسم زاده می‌شود و تنها عجین با یک جسم است و نمی‌تواند در چند جسم حضور یابد.

یکی دیگر از تفاوت‌های تناسخ و رجعت در این است که در تناسخ، روح وقتی وارد بدنی شد - زایش تکراری رخ داد - خاطرات گذشته خود را به یاد نمی‌آورد و تنها صفات و امیال گذشته او کم‌کم و با گذشت زمان، در او نمودار می‌شود، در حالی که در رجعت، شخص، با زمان پیشین خود فرقی ندارد و تمام ویژگیها، خاطرات و ... خود را حفظ کرده است.

تناسخ، بازگشت از فعل به قوه است که این امر محال است. زیرا موجودی که استعداد کمال دارد، هنگامی که کمالات استعدادی‌اش، جنبه فعلیت به خود بگیرد، یعنی از قوه به فعل درآید، دیگر نخواهد توانست به حال اول بازگردد. نفس انسانی با مردن، از ماده مجرد پیدا می‌کند و موجود مجرد مثالی یا عقلی می‌شود که این دو مرتبه، برتر از مرتبه ماده است و وجود آنها از وجود ماده قویتر است، اگر مجدداً به ماده تعلق پیدا کند، لازم است که از فعل به قوه بازگردد که محال است.

علامه طباطبایی در رد تناسخ می‌گویند: ^۱ «معنی تناسخ این است که، نفس که کمالاتی را هنگام ارتباط به بدن کسب کرده، بعد از مفارقت از آن، به بدن دیگر تعلق پیدا کند و این معنی محال است، چه این که بدن دوم یا خود، دارای نفس است و در این صورت، تناسخ، مستلزم تعلق دو نفس به یک بدن می‌شود و لازمه آن وحدت کثیر و کثرت واحد است یا این که فاقد نفس است، در این فرض هم لازم می‌آید نفسی که مراحلی از کمال را طی کرده و فعلیتهایی پیدا نموده بازگشت به قوه کند؛ یعنی مثلاً آن نفس پس از رسیدن به مرحله پیری در بدن اول، بازگشت به طفولیت در بدن ثانی نماید. و در صورتی که بدن ثانی، بدن نباتی یا حیوانی باشد عین این سخن نیز درباره آن گفته خواهد شد». در حالی که در مورد رجعت چنین نیست. علامه در این باره چنین می‌گوید: «آن چه که گفته می‌شود که بازگشت فعل به قوه محال است، مطلب درست و غیر قابل تردیدی است، ولی زنده شدن یک موجود پس از مرگ از

۱. ر.ک: علامه طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۲۷۹.

مصادیق آن نیست، زیرا اگر انسانی پس از مرگ به دنیا بازگردد و نفس او مجدداً با ماده (قبلی) تماس و تعلق پیدا کند، این امر باعث ابطال اصل تجرد و بازگشت از فعل به قوه نیست، چراکه او قبل از مردن و پیش از قطع رابطه با بدن هم مجرد بود. بنابراین تعلق و ارتباط مجدد او با بدن به طور یقین منافاتی با تجرد او ندارد و تنها چیزی که هست این است که در اثر مرگ، روابطی که ضامن تأثیر و فعل نفس در ماده بوده مفقود می‌شود و از این رو پس از آن قدرت بر انجام افعال مادی را ندارد، درست مانند صنعت‌گری که آلات و ابزار لازم برای عمل را از دست بدهد، ولی با بازگشت نفس به حال سابق و تعلق آن به بدن، مجدداً قوا و ادوات آن را به کار می‌اندازد و در نتیجه می‌تواند حالات و ملکات خود را به واسطه افعال جدید به مرحله‌ای فوق مرحله سابق برساند و تکامل تازه‌ای پیدا کند، بدون این که مستلزم سیر نزولی و عقب‌گرد از حال کمال به نقص و از فعل به قوه باشد».

ممکن است گفته شود که در بازگشت روح به بدن، روح از بدن الف خارج و به همان بدن باز می‌گردد و لذا از مصادیق تناسخ نیست، بلکه اموری خارق‌العاده و بر خلاف سیر طبیعی و عادی عالم است و تنها در بردارنده محال عادی است که به دست ولی خدا به اذن پروردگار صورت می‌پذیرد، بی‌آن که محال عقلی را در پی داشته باشد. اگر استحاله عقلی تناسخ ملکی را پذیرفتیم، باید زنده شدن مردگان، رجعت، معاد جسمانی و مانند آن را مانند معجزات، محال عادی تلقی نماییم. ضمن آن که باید به گونه‌ای تعریف تناسخ را مطرح ساخت تا با امور یاد شده تلاقی مصادقی پیدا نکند. اگر ذره‌ای بین نفس و بدن، تعلق باشد، دیگر از مصادیق تناسخ نخواهد بود و عنوان تناسخ بر آن صدق نخواهد کرد. در مورد زنده شدن مردگان - مثلاً رجعت - احتمال عدم قطع تعلق نفس از بدن، قوی‌تر از قطع تعلق است. بنابراین با وجود این رابطه و تعلق، دیگر مانعی برای بازگشت روح به بدن سابقش باقی نمی‌ماند.

نتیجه

پس از بررسی و تبیین نظریه تناسخ (زایش مکرر) و بیان اندیشه رجعت در مذهب شیعه، بر آن شدیم که به بیان تفاوت‌های میان تناسخ و رجعت بپردازیم، تا با مرزبندی و تفکیک این دو عقیده از یکدیگر امکان تهمت علیه شیعه را به فرصت‌طلبان ندهیم. رجعت شیعه تفاوت‌های بسیاری با اعتقاد به تناسخ دارد. از جمله این که: اعتقاد به تناسخ کشی و استثمار می‌انجامد، در حالی که رجعت، منادی عدالت، آزادی

و برابری انسانهاست. در رجعت روح به جسم خود باز می‌گردد و علقهٔ جسم و روح از بین نرفته است، در حالی که در تناسخ چنین نیست.
در تناسخ حرکت از فعل به قوه لازم می‌آید و در نتیجه محال است، در حالی که در رجعت چنین نیست و... با این تفاوت‌های بنیادی، (اگرچه شباهتهای ظاهری وجود دارد) شبیه‌های برای اندیشمندان باقی نمی‌ماند و در حق بودن رجعت و محال بودن تناسخ تردیدی نخواهند داشت.

منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن‌سینای بلخی، الاشارات و التنبیها، ترجمه و شرح حسن ملکشاهی، سروش، تهران، ۱۳۶۳.
۳. بایرناس، جان، تاریخ جامع ادیان، ترجمهٔ علی اصغر حکمت، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۱.
۴. بریه، امیل، تاریخ فلسفه در دورهٔ یونانی، ترجمهٔ علی مراد داوری، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۴.
۵. پاشایی، ع، تاریخ آیین بودا، نشر ابتکار، بهار ۱۳۶۹.
۶. تاجدینی، علی، فرهنگ جاودان المیزان، نشر مهاجر، تهران، ۱۳۸۲.
۷. خادمیان قزوینی، رضا، رجعت یا جامعه شناسی نجات، چاپ الهادی، قزوین، ۱۳۷۹.
۸. داس، لاموسوریا، بیداری بودای درون، ترجمهٔ ملیحه کرباسیان و فتنه تراکشوند، نشر مرداد، تهران، ۱۳۷۸.
۹. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۷.
۱۰. پاشایی، ع، راه آئین (دّمه پده: سخنان بودا)، نشر انجمن فلسفهٔ ایران، تهران، ۱۳۵۷.
۱۱. رضانی، حمید، مکتب بازگشت، انجمن معارف ایران، قم، ۱۳۸۱.
۱۲. رنجبر، امیر حسین، بودا (در جستجوی ریشه‌های آسمان)، نشر فیروزه، تهران، ۱۳۸۱.
۱۳. سلیمیان، خدا مراد، بازگشت به دنیا در پایان تاریخ، نشر بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۴.
۱۴. طبرسی، ابو علی بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۴.
۱۵. طاهری، حبیب الله، مجموعه مقالات اعتقادی، زائر، قم، ۱۳۸۵.
۱۶. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمهٔ سید محمدباقر موسوی همدانی، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، ۱۳۶۴.
۱۷. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الانوار، مؤسسهٔ الوفا، بیروت، ۱۴۰۳/ق ۱۹۸۳ م.
۱۸. کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، ترجمهٔ سید جلال‌الدین مجتویی.
۱۹. کاسینگ، رنو، زندگی در راهی بهتر، ترجمهٔ فرامرز جواهری نیا، نشر ماهی، تهران، ۱۳۸۱.

۲۰. لنگرودی گیلانی، محمد تقی، بنی مهد(شریف العلماء)، رسالة ردّ بر تناسخ و احوال بعد از مرگ، آفتاب، تهران، ۱۳۱۷.
۲۱. مغیثی، غلامرضا، رجعت از نگاه عقل و دین، انتشارات قم، قم، ۱۳۸۰.
۲۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، چاپ قدیم، مجلدات گوناگون.
۲۳. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة، ترجمه محمد خواجوی، مولی، تهران، ۱۳۷۸.
۲۴. — الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة، تصحیح و تعلیق سید جلال الدین آشتیانی، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۲.
۲۵. — المبدأ و المعاد، ترجمه احمد حسینی اردکانی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۸۱.
۲۶. ولفگانگ شومان، هانس، آیین بودا، ترجمه ع. پاشایی، نشر مروارید، تهران، ۱۳۶۲.
۲۷. هیئت تحریریه مؤسسه در راه حق، تناسخ، ۱۳۵۴.